

اعزام دارد. در زمستان آن سال محمود دریا یکی از طرف حکمران کل بنادر، با صد نفر تفنگچی به بندر لنکه رفتند. همینکه حاکم وارد این شهر شد، سیل شکایت از طرف مردم علیه آقا بدر سرازیر گردید. روزی نبود که عندهای شاکی بدارالحکومه نروند و از مظالم آقا بدر در گذشته شکایت نکنند. تضرع و زاری مردم بتدریج تفنگچیان حاکم را برانگیخت تا آقا بدر و برادرانش را بقتل برسانند.

سه نفر از تفنگچیان حاکم که بازماندگان دلیران تنگستانی بودند و کینه انگلیسها را بدل داشتند از شنیدن شرح مظالم آقا بدر تحریک شده، یک روز صبح که آقا بدر و برادرانش در قهوه خانه مشغول کشیدن قلیان بودند، او و دو برادرش را کشتند. ضاربین بلافاصله به قلعه حکومتی رفته با کمک سایر تفنگچیان در صدد دفاع از قلعه حکومتی برآمدند. دکتر جانتون که چند تفنگچی داشت، چون نمیتوانست در مقابل یکصد تفنگچی مقاومت کند، روز بعد بایک قایق بادی بطرف بوشهر رفت تا گزارش حادثه را به ژنرال کنسول انگلیس و حاکم کل بنادر بدهد. ضاربین آقا بدر و ده تفنگچی دیگر وقتی از خبر حرکت کنسول انگلیس مطلع شدند، آنها نیز شبانه به بندر شیبکوه رفته، از آنجا به دشتستان و دلوار و دهات مسکونی خود رفتند و از مجازات فرار کردند. ژنرال کنسولگری انگلیس هم از اعزام مجدد دکتر جانتون به لنکه خود داری کرد و بدین ترتیب برای همیشه عنوان وکیل الدوله انگلیس در بنادر منسوخ و این دستگاه تعطیل و منحل گردید.

## آقاخان محلاتی

<http://www.cherabayadkard.com>

از سیصد سال قبل تاکنون ، خارجیان همیشه بفرقه‌های مذهبی در ایران و خاور میانه توجه خاصی داشتند و حمایت از آنان را از اصول سیاست خود می‌شمرده‌اند. از جمله این اقلیتها تشکیل فرق مختلف «بابی» ، «ازلی» و «بهائی» و هم چنین فرقه اسماعیلیهرا میتوان نام برد . چنانکه میدانیم پس از ایجاد دو دستگی میان پیروان سید علی محمد باب ، صبح ازل بریاست «ازلیان» و میرزا حسینعلی بهاء‌اله بریاست فرقه «بهائی» رسیدند . بطوریکه در اسناد و مدارك بایگانی عمومی انگلیس و بایگانی عمومی هند دیده میشود و همچنین بسیاری از مورخان خارجی نیز نوشته‌اند ، این دو فرقه در بدو تأسیس از پشتیبانی خارجیان برخوردار بوده‌اند .

«لرد کرزن» سیاستمدار مشهور انگلیسی در کتاب «ایران و مسئله ایران» تصریح میکند : «صبح ازل که در قبرس سکنی داشت ، مفرری خاصی از حکومت انگلستان دریافت مینمود و درعین حال روسها هم از وی حمایت میکردند. چنانکه تا اواخر انقراض حکومت روسیه تزاری ، دربار سلطنتی روس از هیچگونه کمک و جانبداری از بهائیان مضایقه نمیکرد و در مقابل قبرس ، عشق‌آباد کانون بهائیان شد .» .

ولی با سقوط حکومت تزاری و تسلط انگلیسها بر سرزمین فلسطین و تنزل مقام و موقعیت و کاهش سازمان ازلیان ، انگلیسها لقب «سر» را به پیشوای بهائیان دادند

و کوشیدند چنین وانمود کنند که بهائیان از حمایت آنان برخوردارند. اما بتدریج بهائیان که توسعه و نفوذ جهانی پیدا کردند، بجانب آمریکائیان روی آوردند و با گسترش دامنه بهائیت در آمریکا، در این سرزمین پهناور به فعالیت پرداختند و از انگلیسها روی برتافتند.<sup>۱</sup>

در این میان انگلیسها هم از «اسماعیله» و خانواده پیشوایان این فرقه مذهبی جانبداری یدریغ میکردند و هم از نفوذ خانواده «آقاخان» در پیش بردن سیاست خود در آسیا و آفریقا استفاده فراوان می بردند.

حال که به نقش فرقه های مذهبی اشاره کوتاهی کردیم، بد نیست که از آقاخان اول نیز نامی ببریم و خوانندگان ارجمنند را با این نام که توأم با سلسله وقایع عظیمی در جنوب ایران است بهتر و بیشتر آشنا کنیم: نخستین سخن را از محمود محمود می آوریم که در باره «آقاخان» نوشته است: «این مرشدزاده محلاتی در لباس زهد و تقوی و عمامه سبزیسادت، به تحریک خارجی در این ایام غوغائی در نواحی یزد و کرمان و بم و بلوچستان برپا نمود، و بالاخره پس از شکست پی در پی از قشون ایران بهندوستان راه یافته در آن مملکت با مقرری دولت انگلیس مشغول ارشاد شد و اعقاب او هنوز هم از آن ارشاد متمتع میشوند. فتنه هائی که در این تاریخ در ایران رویداد همه آنها مربوط میشود بمسافرتی که محمد شاه بطرف هرات نمود...»<sup>۲</sup>

فتنه بزرگی که در لباس روحانیت و بمنظور آشتن اوضاع جنوب ایران و انتزاع بلوچستان برپا شد، بدست «سید محمد حسن الحسینی» معروف به آقاخان پسر شیخ خلیل اله، رئیس فرقه اسماعیله صورت گرفت. شاه خلیل که جانشین پدر بود در سال ۱۲۳۲ - ه (۱۸۱۶ - م) در یزد بدست جماعتی از هنگامه طلبان کشته شد و آقاخان پسر ارشد او که در سال ۱۲۱۹ - ه (۱۸۰۱ - م) بدنیآ آمده بود و در آن هنگام

۱ - اسناد و مدارک بیشتر از ارتباط بهائیان - بابیان - ازلیان با خارجیان بطور مشروح در جلد دوم این کتاب شرح داده خواهد شد.

۲ - جلد دوم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ۳۹۰

سیزده سال پیش نداشت که جانشینی از پدر را بارث برد. <sup>۱</sup>  
 آقاخان خود در این باره مینویسد: پس از وقوع این واقعه [قتل پدرش]



اولین عکس آقاخان محلاتی

خویش و بیگانه، یگاندار و مخالفتم موافقت نمودند و تقویت امنای دولت سلطانی  
 بمعاضرت اعداد مزید بر علتها گشته و... <sup>۲</sup> در این هنگام فتحعلیشاه که متوجه خطر

۱- امیر کبیر و ایران - چاپ اول ص ۲۶۰

۲- عبرت افزا - ص ۵

دین سازی در کشور شده بود ، برای اینکه غائله را خاموش کند ، در صدد استمالت آقاخان برآمد و یکی از دخترانش را بعقد او در آورد و بیست هزار تومان باو وجه نقد داد و موقتاً فتنه را خاموش کرد .

در دوران سلطنت محمد شاه ، بنا به پیشنهاد قائم مقام ، آقاخان بحکومت کرمان منصوب شد . اما هنگامیکه محمدشاه به هرات لشکر کشید و مرزهای هندوستان بخطر افتاد ، انگلیسها آقاخان را تحریک بانقلاب و طغیان علیه محمد شاه کردند ، ولی این قیام و طغیان زیاد بطول نیانجامید ، زیرا فیروز میرزا او را بشدت سرکوب و قوایش را متلاشی کرد . پس از مراجعت شاه از هرات ، فریدون میرزا فرمانفرمای فارس از آقاخان وساطت کرد و او را بتهران فرستاد و در حضرت عبدالعظیم اقامت داد .<sup>۱</sup> اعتماد السلطنه در جزء وقایع ۱۲۵۵ هـ . ( ۱۸۳۹ م ) مینویسد : « هم در این سال آقاخان محلاتی ابن شاه خلیل الله رئیس طایفه اسماعیله که سابقاً به بم متحصن شده بود ، اطمینان یافته بدار الخلافه آمد و در حضرت عبدالعظیم اعتکاف جست و بنا بر سیادت عمامه سبز بسر نهاده بود . حاجی میرزا آقاسی ، حاجی عبدالمحمد محلاتی را بزایوه مقدسه فرستاد که آقاخان را کاملاً اطمینان داده بدار الخلافه آورد ، اگر چه آقاخان بجهت اینکه حاجی عبدالمحمد سابقاً از رعایای او بوده از این معنی استنکاف داشت که بدار الخلافه آید ، ولی ناچار تمکین نموده ، باعمامه سبز بحضور حاجی میرزا آقاسی آمد و به شفاعت او عفو و مرخص شد و بخانه خود رفت . پس از چندی از خاکپای مبارکهما یون اجازت خواست که با اهل و عیال خود بزیرت مکه معظمه مشرف شود و پس از حصول اجازه ، اهل و عیال و احمال و ائفال خود را از راه بغداد بعتبات روانه ساخت و بابتیاع اسبهای عربی و غیره پرداخت .

در مدت دوسه ماه تقریباً بانصد رأس اسب عربی تحصیل کرده و در هر جاسوار دلیری سراغ داشت او را به بذل وجوه فریفته دور خود جمع نمود و در اوایل رجب با

۱- عبرت افزا - ص ۷

۲- امیر کبیر و ایران - ص ۲۶۲ .

ملازمان و برادران خود بجانب کرمان روان شد ، چه هواخواهان و مریدهای او که از جمله فرقه عطاءالاهی بودند داخل در طریقه اسماعیلیه شده در صفحات شهر بابلکوا<sup>۱</sup> محدود بودند - خلاصه آقاخان فرمان معمولی تمام کرد باین مضمون که ما آقاخان و حکومت کرمان دادیم ، اهل کرمان باید اطاعت او کنند و نوشتجاتی بر طبق آن فرمان باهالی کرمان نوشته ، اظهار داشت که من رخصت زیارت مکه خواسته بودم ، در بین راه حکم حکومت کرمان بمن رسید .

از آنطرف چون خبر حرکت آقاخان محلاتی بجانب کرمان باهنای دولت رسید احکام به بهاءالدوله بهمن میرزا حکمران یزد در دفع ورد او صادر شد . همین تفصیل را به فضلعلی خان قرایانی حاکم کرمان مرقوم داشتند . آقاخان چون بنخارج شهر رسید ، میرزا حبیبالله<sup>۲</sup> نویسنده خود را با احکام مجعوله نزد نواب بهاءالدوله فرستاد و نواب معزیالیه چون هنوز بی خبر بوده فرماندار دستور داد منزلی در شهر برای اقامت آقاخان مهیا نمایند و چند نفر را معین کرد که روز دوازدهم با استقبال او روند ، ولی آقاخان وارد شهر نشد و مستعذر شد باینکه مشغول اخذ زکوة جماعت عطاءالاهی هستم و راه کرمان پیش گرفت و احکام دفع و منع او به بهاءالدوله رسیده نواب معزیالیه با جماعتی آقاخان را تعاقب نمود ، ولی باو نرسید و به یزد بازگشت و آقاخان بنواحی کرمان رسید و نوشتجات مجعوله خود را بمردم نمود . روز دیگر اخبار صحیح شیوع یافت و کارگزاران دولت بفکر اخذ و قید آقاخان افتادند .<sup>۳</sup>

آقاخان وقتی دانست تحت تعقیب قوای دولتی قرار گرفته است ، بدون اینکه بشهر کرمان وارد شود ، بطرف شهر بابلک عزیمت کرد . او برای اینکه به انگلیسها خدمت بزرائی کرده باشد ، در نظر داشت با کهندل خان ، خدارحم خان و مهردل خان که در این ایام با انگلیسها در جدال و زد و خورد بودند ، بجنگد و بدین منظور ابتدا

(۱) جاعل فرامین سلطنتی بعنوان آقاخان ، حاجی میرزا احمد اصفهانی است نه

میرزا حبیبالله .

۲- منتظم ناصری .

قصد تصرف «سیرجان» را کرد، ولی فضلعلیخان قرا باغی بیگلربیگی بقوای اوشکست سختی وارد آورد. فرمانفرمای هندوستان وقتی از شکست اربا خبر شد، سعیدخان بلوچ را با توپخانه و مهمات فراوانی از راه قندهار و سیستان بکمک قوای آقاخان فرستاد. اما شکست های پی در پی، قوای او را بکلی متلاشی کرد تا جائیکه در صدد برآمد از راه بندرعباس و عربستان به هندوستان قرار کند. او در حین عقب نشینی خود را به «شمیل» رسانید ولی در آنجا نیز از قوای دولتی ایران شکست خورد. فرمانفرمای هندوستان و سایر انگلیسها برای نجات جان او اقدام کردند و «راولینسون»<sup>۱</sup> را که در این ایام در قندهار بود، مأمور رسانیدن او به هند نمودند. آقاخان در ذی قعدة ۱۲۵۷ هـ (۱۸۴۱ م) وارد قندهار شد و بطوریکه مینویسد: «خرج مهمانی ما را خشکه از قرار روزی صد روپیه مقرر کردند»<sup>۲</sup>

«راولینسون» در صدد برآمد آقاخان را مأمور تسخیر هرات و سپس سامزد پادشاهی افغانستان کند. او موافقت «لرد مکنانن»<sup>۳</sup> را که در کابل بسر میبرد با طرح خود جلب کرد، ولی قیام مردانه «وزیر محمد اکبرخان» پسر دوست محمدخان و شکست سختی که وی بقوای انگلیس وارد آورد، موضوع تصرف کابل بوسیله آقاخان را بکلی منتفی کرد.<sup>۴</sup> خود او مینویسد: «پس از دیدن و بازدیدها شرح احوال ما را شاهزاده محمد [تیمور میرزا] و رالینسن صاحب خود نوشته و بمن القا کردند. نوشتم به لرد مکنانن صاحب و شاه شجاع و جواب در کمال مهربانی رسید و مقرر شد که بمعاضرت آن هرات را گرفته، ساکن شوم. مگر تقدیر مخالف تدبیر آمد و حکایت بلوای کابل متواتر شد و خلال فاحش در احوال صاحبان انگریز ظاهر شد. وقتی خبر همدستی آقاخان با انگلیسها به سرداران بلوچ رسید، شاهزاده «صفدر جنگ» و «محمد عمر خان سردار» نامدای به آقاخان نوشتند که «اگر بیرون آمدی و بما ملحق شدی فیها المظنوب

۱- RAWLINSON

۲- عبرت افزا - ص ۴۹

۳- LORD MACNAUGHTEN

۴- امیر کبیر در ایران - چاپ اول - ص ۲۶۳

والا هر وقت دست یابیم اول تو و کسان تو را قتل میکنیم بعد انگریزان را ۱

متعاقب این وقایع او از ایران به هندوستان عزیمت کرد و بساط خود را در آنجا گسترده به سبط نفوذ انگلیس در «سند» کمک فراوان نمود.

«هنری بول» دانشمند انگلیسی در مقدمه‌ای که بر کتاب «مار کوپولو» نوشته است مینویسد: «.. آقاخان در ازاء مستمری و وظیفه‌ای که از حکومت انگلستان دریافت میکرد حسن خدمتی نسبت به ژنرال «نوت» در قندهار و هم چنین «سرنایپر» در سند انجام داد». خود آقاخان درین باره چنین مینویسد: «در آن اوقات جنرال سرچالز پنیر صاحب و اطرام صاحب در سند بودند و مقصودشان این بود که میر نصیرخان کراچی را واگذارند با آنها و پنیر صاحب موصوف نمکین نمیکرد و علی‌مرادخان خیرپوری با جنرال موصوف موافقت نمود و رفته رفته غائله طولانی شد.

من از رهگذر خیرخواهی اصرار بسیار بمیرها نمودم که مصلحت شما اینست که کراچی را واگذارید و آسوده شوید که علاوه از آنچه مداخل سالیانه کراچی است از دولت انگلیس بشما عاید خواهد شد، ولی این خیر اندیشی و نصایح پدرا نه در نصیرخان که علاقه بوطن خود داشت مؤثر نیفتاد و آماده جنگ شد.

اما آقاخان به فرمائده انگلیسی گفت: «موافق قانون اسلام نیست که من و نوکرهای من مدد نکنیم، لکن چون لباس نوکرهای من ملبوس ایرانی است شاید بلوچهای لشکر شما آنها را شناسند و خلی واقع شود. پس چند دست لباس سندی بدهید که نوکرهای من بپوشند و باشما بیجنگ بیایند. قبول نکرد و گفت شما مهمان من هستید و من هرگز چنین تکلیفی را رضا نمیدهم..» آقاخان که بر اثر دوستی با انگلیسیان ناچار بکمک لشکریان انگلیسی شتافته بود، سپس مینویسد: «.. و چون قرار داده بودند که شبانه بی خبر در «جهاونی» شیخون بزنند و او طرام صاحب و کسانی را که در جهاونی بودند قتل عام کنند محض رضای الهی بجهازات سوار شدند و سلامت ماندند..» ۲

۱ - عبرت افزا - ص ۵۰

۲ - عبرت افزا - ص ۵۳





آقاخان محلاتی و فرزندانش

اما وقتی بلوچها از رفتار آقاخان مطلع شدند با او و نوکرانش بیچنگ پرداختند و چهار دندان او را شکستند و ۳۲ هزار روپیه از اموالش را بیغما بردند. آقاخان می نویسد: ... جنرال صاحب سپاه اموال غارت شده مرا خواستند که از بلوچها مطالبه نمایند. مگر مصلحت چنان دیدند که آنچه از ما غارت شد ببلوچان ببخشند

تا آنها را رام و ملك آرام گردد و در عوض از سرکار کمپنی بما بدهند ...»<sup>۱</sup>

پس از این فتح که نصیب انگلیسها و آقاخان شد، او قصد ایران کرد و برادر خود سردار محمد باقرخان، رادر ربیع الاول ۱۲۶۰ با تدارك زیادی که حکومت هند دیده بود برای تسخیر قلعه «بمفهل» واقع در منطقه بلوچستان بایران فرستاد.

دکتر فریدون آدمیت مینویسد «همینکه آقاخان بسند رسید، دو باره بارجاع خدماتی گماشته شد، زیرا نقشه تسخیر هرات جامه عمل پوشیده بود و باید موضوع انتزاع بلوچستان صورت میگرفت. حقیقاً که این روحانی شاید خدمتهای بزرگی بدولت انگلیس کرد.»<sup>۲</sup>

آقاخان چه در دوران آغاز خدمتگذاریش بانگلستان، چه در سالهای آخر عمرش هیچگاه منکر خدمتگذاری دولت بریتانیا و تجزیه ایران نبود، چنانچه خود او مینویسد: «بجهد خوانین، خدمتگزار و انعام و مواجب مقرر کردم و بقدر لازم وقت با استعداد برادر معزی الیه افزودم و حکم دادم که اگر ده لئو روبیه هم خرج بشود مضایقه نکنند و حتماً بمفهل را تسخیر نمایند...»<sup>۳</sup>

آقامحمد علیخان بلوچ که از سرداران وطنخواه بود با سپاه آقاخان بیچنگ پرداخت و آقاخان وقتی با مقاومت سردار محمد علیخان مواجه گردید، برادر دیگر خود را که «سردار ابوالحسن خان» نام داشت، بکمک محمد باقرخان فرستاد. شاه وقتی از هجوم برادران آقاخان مطلع شد قوای کافی بکمک سردار محمد علیخان فرستاد و سرانجام در سال ۱۲۶۲ هـ (۱۸۴۵-م) برادران آقاخان را شکست سختی داد و متواری ساخت.

بعد از فرار آقاخان از ایران و پیوستن او باردوی انگلیس در قندهار، و رفتن وی به هند، دولت ایران استرداد او را بموجب معاهده ۱۲۲۹ - هـ (۱۸۱۴-م) خواستار

۱- عبرت افزا - ص ۵۶

۲- امیرکبیر و ایران ص ۲۶۴

۳- عبرت افزا - ص ۶۸

شد. ماده دهم این معاهده میگوید: «اگر از روسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار بولایت انگلیس نماید، باید بمحض اشارت امنای دولت ایران آنکس را از ولایت مزبوره بیرون کنند و اگر بیرون نرود، او را گرفته روانه ایران نمایند و در صورتیکه پیش از رسیدن آنکس بولایت مزبور اشارتی از امنای دولت ایران در باره او بچاکم آنجا نرسد، آنکس فرود آمده او را گرفته روانه ایران نمایند و همچنین معلومست که از جانب دولین شرایط این فصل استقرار پذیرفته ... دولت انگلیس بعنوان اینکه مشارالیه خدمت بدولت انگلیس کرده است، بقبول تقاضای ایران تن نداد. سرانجام قرار بر این شد که استثنائاً ایران خواهر دوستانه دولت انگلیس را بپذیرد و از استرداد آقاخان صرفنظر کند و حکومت هندوستان نیز تعهد کرد که آقاخان را از بمبئی بکلیکنه ببرد تا مصدر فتنه و فساد نگردد.

اما حکومت هند، باین تعهد خود وفا نکرد و آقاخان را در بمبئی بعزت و احترام نگاه داشت، تا در سال ۱۲۶۲ هـ (۱۸۴۵ م) که ویرا بتسخیر بلوچستان گماشت. آقاخان نیز برادران خود را بتفصیلی که گذشت برای تصرف آنجا روانه ساخت و نامه‌های تحریک آمیزی بر رؤسای قبیله بلوچ نوشت و آنانرا بنا فرمائی ایران و اطاعت از حکومت هند تحریک و دعوت نمود. حاجی میرزا آقاسی بدولت انگلیس اعتراض کرد و در نامه مورخ ذیحجه ۱۲۶۲ بسفیر آن دولت نوشت:

جناب جلالت و نبالت اعلیایا. همچنان استظهاراً درستان اعتقاداً مشفقاً معظماً، مکرر با نجان بجزحمت داد و تحریراً مصدع آمد، بازار اظهار میدارد که دولت علیه ایران از اول بادولتی از دول اروپا که افتتاح مرادون کرد و عهد دوستی بست بادولت فخیمه عظیمه انگلیزه بود، باین امید که نظر بمجاورت ایران و هندوستان و مخالفت و معاملت تبعه دولین ابرار کان و حفظ عهد مقرره اتحاد و التیامی فیما بین دولین فخیمین بدهد که محسود اقارب و اجانب شده و در سرأوضراً و انتظام و اختلال باهم مساهم و مشارک بنشید و کارگذاران دولین و منتسبان حضرین در حفظ اساس دوستی جانین و انتظام ثغور

وسرحدات مملکتین لازمه اجتهاد و اهتمامها بعمل آورند، لیکن این مقصود و مأمول بعمل نیامده چندی است که پاره اطوار ناخوب و رفتار نامرغوب از کار گذاران و منتسبان آن دولت بیه صادر و ناشی میشود که هرگز اولیای دولت علیه اینطور حرکات خلاف را از آنها متوقع نبودند و نمیدانستند هرگز ممکن است از کار گذاران دولتی بزرگ تشبث بدولت همجوار خود اینطور حرکات که مخالفت صریح بعهد نامه مبارکه دارد بظهور رسد.

از جمله داستان آقاخان محلاتی نوکر خائن و فراری این دولت جاوید آیت است که در چهار سال قبل از این که مشارالیه در سرحد کرمان و بلوچستان پاره‌ای از اشرار را جمع آوری کرده بنای هرزگی را گذاشت، سرحداتاران دولت علیه سلك جمعیت او را از هم گسیخته سه عراده توپ که روی آنها خط انگلیس داشت از او بدست آورده خود او فرار کرده باردوی قشون انگلیس که در آن اوقات در قندهار بود رفته او را تصاحب کردند و باتفاق خود بمملکت سند برده در آنجا نگاهداشتند، دوستدار شرحی بآن جناب نگارش داشت که چرا کار گذاران آن دولت بیه مخالف شرط عهدنامه مبارکه عالیجاه مشارالیه باید بدولت علیه رد شود یا از حدود متعلقه بدولت انگلیس اخراج کنند، اما از اینکه عالیجاه مشارالیه خدمت بدولت بیه انگلیس کرده است اولیای آن دولت بیه توقع دوستانه دارند که بمشارالیه اذن داده شود که در کلکته اقامت کند علیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاهی صان الله شوکتی عن التناهی محض امترضای خاطر آن دولت بیه این خواهر را که مخالفت بعهدنامه مبارکه داشت قبول فرمودند و قرار شد که مشارالیه در کلکته سکنتی نموده مشروط بر اینکه روابط مخفیانه باهالی ایران نداشته، دست شرارت او از سرحدات دولت علیه کوتاه باشد. معذالک المراتب کار گذاران هندوستان او را بکلکته نبرده در بندر بمبئی نگاهداشته که مصدر شرارت و فساد شود و سرحدات کرمان و آن حدود را مغشوش نماید. چنانچه این روزها مشارالیه میرزا ابوالحسن خان و محمد باقر خان برادران خود را با چند اراده توپ و

جمعیتی از اشرار بلوچیه آنجا بر سر قلعه بمغهل فرستاده که آنجا را تسخیر کرده مأمین فساد و شرارت خود سازد ... ظهور اینگونه افعال و حرکات خلاف از کار گذاران هندوستان با دوستی مثل دولت علیه ایران کمال استبعاد را دارد و از حسن انصافی که آن دولت دارند یقین دارم در قول من شریک نمی باشند و با ولیای دولت بیه انگلیس خواهند نوشت که بکار گذاران هندوستان قدغن نمایند اینطورها با دولت همجوار قدیمی خود راه نروند و زیاده از این آن مفسد خائن را در بمبئی نگاه ندارند . با موافق عهدنامه مبارکه عمل کنند و او را از ملک خود اخراج نمایند با موافق خواهشی که کرده اند او را بکلکته برده دست شرارت و فساد او را از سرحدات دولت کوتاه دارند ...<sup>۱</sup>

پس از این اعتراض ، بعضی از نامه های محلاتی که با مرای بلوچ نوشته بود ، بدست عمال دولت ایران افتاد و حاجی میرزا آقاسی همه را بنظر سفیر انگلیس رسانید ، تا بالاخره حکومت هند بناچار آقاخان را در جمادی الاول ۱۲۶۳ هـ - ( ۱۸۴۵ م ) از بمبئی بکلکته کوچ داد . خود او مینویسد ( ... به دمنعه که جهت ترول مائواب فرمانفرما معین کرده بود ، ساکن گردیدیم ... )<sup>۲</sup>

آقاخان پس از اینکه بکلکته تبعید شد ، بدستور انگلیسها عدمای از هندوان گرسنه و جمعی از جماعت «نجس» ها و مسلمینی که فرماندار انگلیسی آنها را جمع کرده بود ، بنام «اتباع» و پیروان دین «اسمعیلیه» ، علم کرد . کنگل استوارت معاون انگلیسی فرماندار که ضمناً رئیس سازمان جاسوسی انگلیس در هند بود مینویسد : «... دستوری از روماء بمن رسید تا هر چه زودتر عدمای را بدور آقاخان جمع کنم و مقدمات دینی تازه فراهم کنیم . من از دینی که قرار بود عنوان شود هیچ اطلاعی نداشتم ، خود آقاخان نیز مطالب زیادی در آن باره نمیدانست به همین جهت خواستم تا مستشرقین و با مأموران مذهبی هندوستان اطلاعات کامل در این باره بمانند ... »<sup>۳</sup>

۱- اسناد راکد وزارت خارجه ایران مجموعه ۵۰۲۵

۲- عبرت افزا .

۳- یادداشت های کنگل استوارت - ایندین افیس

همینکه وسائل دین نوبنی که آقاخان میبایست رهبر آن باشد آماده شد، انگلیسها در صدد برآمدند، او را با جلال و شکوه روانه ایران نمایند. قبل از اعزام



آقاخان اول و برادرش سردار ابوالحسن خان

او بایران آمده‌ای از جاسوسان حکومت هندوستان در بلوچستان و کرمان تبلیغاتی برای او نموده و مقدمات پذیرفتن دین جدید را فراهم کردند. بدین سبب وزیر مختار انگلیس در ایران از طرف فرمانفرمای هندوستان نغمه‌ای بدولت ایران نوشته در صدد برآمد

فرمان کتبی برای معاودت او بدست آورد. کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در ایران در نامه ۲۷ صفر ۱۲۶۳ هـ (۱۸۴۶ م) به حاجی میرزا آقاسی چنین مینویسد: «... چون در این اوقات خود عالیجاه آقاخان مایل و راضی باین دربار شوکمندار شده است و برضای خاطر میخواهد معاودت نماید لهذا جناب فرمانفرمای مملکت هندوستان دوستدار را مأمور فرموده اند که از اولیای این دولت علیه در مقام استفسار برآید که آیا اولیای دولت علیه راضی بمعاودت عالیجاه مشارالیه خواهند بود تا دوستدار مراتب را اظهار دارد. حال رحمت کشیده بهره رای اصابت پیرای اولیای این دولت علیه قرار گیرد مرقوم فرمایند تا دوستدار نیز بجناب فرمانفرما اظهار دارد...»<sup>۱</sup>

حاجی میرزا آقاسی با مراجعت میرزا آقاخان مخالفت نکرد، اما شرط ورود او را از راه فارس یا بین النهرین دانست نه از راه بلوچستان و کرمان. شاید هم حاجی میرزا آقاسی از ورود جاسوسان اعزامی فرمانفرمای هندوستان اطلاع داشته است.

بطوریکه دکتر آدمیت مینویسد: «این نظریه حاجی میرزا آقاسی مبتنی بر این بود که اگر آقاخان از راه بلوچستان معاودت کند، احتمال دارد بتحریک وی در آن خط اغتشاشات و فتنه‌های برپاشود...»<sup>۲</sup> به همین جهت در جواب کلنل شیل مینویسد:

«... معلوم است بودن یا نبودن آقاخان در ایران برای دولت علی السویه است و اینکه چندی هم رفته بوده محض سفاقت و بیخردی بود کسی باورجویی ندارد و حالا هم نخواهد داشت. در صورتیکه از راه فارس با درغبت عالیات از راه کرمانشاهان باعیال خود بخواهد بمحلات بیاید و در خانه خود بنشیند، کسی با او حرفی ندارد. بیاید بفرقت در خانه خود باشد - قریه دولت آباد راهم که در عوض طلب خواجه عیسی تاجر دولت بیه روسیه داده بود و من دوهزار و پانصد تومان اتیاع کردم، تنخواه مرا رد کند.

۱- مجموعه اسناد راکد وزارت خارجه ایران مجموعه ۱-۴۰

۲- امیر کبیر و ایران چاپ دوم ص ۲۱۴

من قریه مزبور را بخود او وامی گذارم ...» اگر چه تبلیغات بعدی انگلیسها حاجی میرزا آقاسی را مردی سفیه و ابله معرفی میکنند ، ولی همین نامه نشان میدهد که حاجی با چه زیرکی دفع شر او را کرده و در عین حالیکه وجودش را در ایران امر عادی جلوه میدهد ، از ورودش به بلوچستان و کرمان جلوگیری میکنند در عین حال او را مجبور با قامت اجباری در محلات مینماید .

پس از فوت محمدشاه و بسلطنت رسیدن ناصرالدین میرزا ، آقاخان نیز با اجازه فرمانفرمای هندوستان از کلکته به بمبئی بر میگردد . کنل شیل وزیر مختار انگلیس در ۲۹ صفر ۱۲۶۶ - ه ( ۱۸۴۹ - م ) نامه زیر را به امیر کبیر مینویسد :

جناب جلالت و نبالت و کفایت نصایباً معجبان استظهارا دوستان اعتضادا مشفقاً مکرماً چند روز قبل بآنجناب مشفق مکرّم مهربان اظهار داشت که امنای ممالک هندوستان بر حسب خواهش اولیای دولت علیه ایران عالیجاه آقاخان را در هندوستان نگاهداشته اند اینروزها از جانب اولیای دولت بیهی انگلیس شرحی رسید که از اولیای دولت علیه ایران استفار دارد که آیا سبب حسابی در ممانعت عالیجاه مشارالیه بآمدن بخاک ایران دارند یا خیر ؟ تادر صورت عدم سبب کارگزاران ممالک هندوستان را اعلام دارد ، زحمت کشیده دوستدار را در مقام اطلاع بر آئید چون لازم بود زحمت داد

امیر کبیر بدین نامه وزیر مختار پاسخی نمیدهد . باردیگر وزیر مختار انگلیس در غره ربیع الاول ۱۲۶۶ - ه ( ۱۸۴۹ - م ) دومین نامه را بامیر مینویسد و بطور علنی بحمایت از آقاخان برخاسته و از صدر اعظم اجازه ورود او بایران را خواست . امیر کبیر در جواب او مینویسد :

جناب جلالت و نبالت نصایباً مجددت و فخامت انساباً معجبان استظهاراً مشفقاً معظماً شرحی که در باب آقاخان محلاتی مرقوم داشته بودید که امنای ممالک هندوستان او را بر حسب خواهش اولیای دولت علیه ایران در هندوستان نگاهداشته اند و از جانب اولیای دولت بیهی انگلیس مأمورند که از اولیای دولت علیه ایران استفار کنند که



آیا سبب حساسی در معانفت عالیجاء مشارالیه بآمدن بنخاک ایران دارند یاخیر رسید و بجواب میپردازد که در باب عصیان و شرارتهایی که از مشارالیه در سرحدات دولت علیه



سید معین حسینی سراجی

بظهور رسید ، ضرور باستظهار دوستدار نیست . آنجناب بهتر از من استحضار دارند و میدانند که جرائم اعمال او نه بطوری است که ابدآ از تقصیر او اغماض شده ، هم استحضار

دارند که بعد از آنکه مشارالیه بسمت هندوستان فرار کرد، اولیای دولت علیه موافق شرط عهدنامه مبارکه از اولیای دولت بیه انگلیس مطالبه رد او را کردند. اولیای دولت بیه انگلیس دوستانه خواهش کردند که نظر به خدماتی که مشارالیه در ستد کرده است، او را مستثنی داشته راضی نشود که در هندوستان باشد مشروط باینکه در جانی محل توقف او را قرار بدهند که دست فساد او از سرحدات دولت علیه کوتاه باشد و هم آنجناب نیز اطلاع دارند که در اوقاتی که مشارالیه در بمبئی اقامت داشت و باره نوشتجات فسادآمیز او که بایلات بلوچیه رعیت دولت علیه نوشته بود، بدست افتاده بود بملاحظه آنجناب رسید و اولیای دولت علیه خواهش کردند که حالا که او را نگاهداشته اند، کار گزاران هندوستان او را در کلکته که سرحدات دولت علیه مسافتی دارد، سکنی دهند. حال هم آنجناب اظهار میشود که اگر اولیای دولت بیه انگلیس مایل باشند که بایران بیاید باید بطور فراری او را سرحد داران دولت علیه بسپارید و الا نظر بکثرت عصیان و جرائم اعمال او اولیای دولت علیه راضی نخواهد شد که آقاخان بطور دیگر بایران معاودت بکند. چون لازم بود اظهار شد فی شهر ربیع الاول ۱۲۶۶ - ۱۲۶۷

این جواب روشن و صریح امیر کبیر، وزیر مختار انگلیس رادرین بست قرارداد زیرا امیر در ضمن اینکه به آقاخان اجازه ورود بایران را داده، از دولت انگلیس نیز خواسته بود که بعلمت «شرارت و فساد در ایران» و فرار به هندوستان، او را بعنوان «فراری فاسد» تحویل دهند. وزیر مختار انگلیس در ۱۴ ربیع الاول ۱۲۶۶ - ۱۲۶۷ (م - ۱۸۴۹) با امیر کبیر چنین مینویسد:

«بعدالعنوان - شرحی که در جواب مراسله دوستدار در باب آقاخان بدان روش که نگارش رفته بود رسید، مراتب مندرجه اش معلوم آمد، دوستدار نیز خواهش اولیای ایندولت علیه را در دهند نگاه بدارند بامنائی دولت علیه انگلیس اظهار خواهد داشت البته سابقاً عالیجاه فرنت صاحب از حکم اولیای دولت انگلیس اولیای ایندولت علیه را اطلاع داده است که دولت انگلیس در قوه ندارد که او را برخلاف رضای خودش در آنجا نگاه بدارند، آنکه نوشته اند بطور فراری رد کنند البته آنجناب استحضار

دارند که دولت انگلیس چنین قراری با هیچ دولت ندارند که فراری پس بدهند، در فصل دهم عهدنامه مبارکه ملاحظه خواهند فرمود که قرار فیما بین دولتین علیتین این است که فراری خائن دولت ایران را از خاک خود بیرون کنند چنانچه درباب آقاخان هم در عالم دولتها و اتحاد فیما بین دولتین بیرون کردن او را موقوف کردند. چون لازم بود اظهار داشت.<sup>۱</sup>

این نامه وزیر مختار فقط پاسخ زیرکانه‌ای است که انگلیسها میخواستند در زیر آن اقدامات و برنامه‌های اساسی خود را پنهان سازند. زیرا آنها در مورد آقاخان برنامه‌های وسیعی داشتند و میخواستند او را با تشریفات و رسوم من درآوردی روانه ایران کنند و بدست او تجزیه بلوچستان را از ایران فراهم نمایند، بیکار نه نشسته و بوسیله میرزا حسینخان کنسول ایران در بمبئی تقاضای شفاهی آقاخان را با اطلاع شاه ایران رسانیدند. خود او در وقایع سال ۱۲۶۷ چنین مینویسد: «... از رعایت دولت بغایت امیدوار بودم که باقصی الغایه بزمتم خواهند افزود و در حقم عطفوت خواهند فرمود و بعد از آنهمه خرابیها که در دولت شاه مرحوم دیده و کشیدم حال با بادیم خواهند پرداخت و با جمعی عیال و اطفال سادات متواری فراری بالطف شهرباری بموطن و مسقط الراس مستقر و متقبل خواهند ساخت...»<sup>۲</sup>

سفارت انگلیس در تهران، چند نامه دیگر درباره مراجعت آقاخان بایران نوشت، تا سرانجام امیر کبیر نیز موافقت کرد که از راه بوشهر بایران برگردد نه کرمان و بلوچستان. اما انگلیسها که میخواستند او را در شرق ایران مستقر کنند و سرحددار هندوستان و یا پادشاه بلوچستان و سیستان و کرمان نمایند، راضی باین امر نشدند.

پس از اینکه امیر کبیر بتحریک انگلیسها و مهد علیاکشته شد، بار دیگر مسئله مراجعت آقاخان بایران مطرح گردید. این بار خود آقاخان با فرستادن هدایای قیمتی برای شاه و صدراعظم و همچنین فرستادن فیل و زرافه بدربار سعی کرد تا شاید اجازه

۱- مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران

۲- عبرت افزا- ص ۷۲

هر اجعت از راه بلوچستان و کرمان و سکونت در این قسمت از ایران را بدست آورد .  
ولی حتی میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری که از سرپرندگان انگلیسها بود ، هم  
نتوانست اجازه ورود او بایران از راه بلوچستان را بدهد .

آقاخان وقتی از همه جا مأیوس شد ، تصمیم باقامت در بمبئی گرفت و همه عمر  
را آنجا گذراند و یکی از ارکان سیاست انگلیس در هندوستان شد .

مسأله پناهنده شدن برخی از ایرانیان به سفارتخانه های بیگانه و حمایت دولتهای بیگانه از آنان از مسائل مهم و حساسی است که در طول تاریخ قاجار بارها مشکلات و دردهای فراوان و پیچیده‌ای برای دولتهای وقت ایران فراهم ساخته و در همه حال این مسئله چون سلاحی مؤثر، برای حفظ و تأمین مصالح بیگانگان بکاررفته است. چنانکه آنان گاهی در موقع مناسب از وجود این پناهندگان برای ارباب دولت ایران استفاده کرده و زمانی یا حمایت از ایشان صفحه وقایع را بکلی بنفع خود برگردانیده‌اند و هنگامی هم از این مسأله برای تضعیف دستگاه سلطنتی و دولتی و عقیم کردن تصمیمات دولت ایران بهره برداری نموده‌اند. ماجرای پناهندگی حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدین شاه که از شاهزادگان فاضل و معتبر قاجار میبود از این راه بوده است.



از موضوع پناهنده شدن فرهاد میرزا در سفارت انگلیس در تاریخهای دوره قاجار ذکری بمیان نیامده و ظاهراً مورخان این دوره بخاطر اعتبار و تردیدی او با پادشاه موضوع را بسکوت برگزار کرده‌اند. تنها نادر میرزا در تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ضمن ترجمه شرح حال مختصری که از فرهاد میرزا نوشته باین موضوع اشاره کرده است که آن اشاره چنین است :

... پس از آن ، او را غلطی افتاد تا بدولت انگلیس پناهِد و سالها از درگاه دورمانده بحکم پادشاه به طالقان و قزوین ساکن بود و وجوه دیوانی انجای، اورامشاهره بود ...» و سپس در پایان ترجمه حال او چنین اضافه میکنند: «چون از افتادن پبای خاست و از دولت خارج پیرید.»<sup>۱</sup>

محمود فرهاد معتمد نیز که در توضیحات کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی» ، ترجمه حالا بالنسبه مبسوطی از شاهزاده فرهاد میرزا تنظیم کرده است از موضوع پناهنده شدن فرهاد میرزا بسفارت انگلیس و مسأله حمایت انگلیسها از او بهچوجه ذکری بمیان نیآورده و ماجرای او را بسکوت برگزار کرده است .

خوشبختانه با بدست آمدن بیست و چند نامه که بر سر همین مسأله بین دولت ایران و سفارت انگلستان در تهران مبادله شده است و اصل آن نامه هادر وزارت خارجه ایران ضمن مجموعه‌ای بشماره ۶۰۵۹ موجود میباشد ،<sup>۲</sup> می توان تا حدی از ابهام این قضیه کاست و بستگی و ارتباط آنرا با تاریخ دوره قاجاریه روشن ساخت .

فرهاد میرزا پسر پانزدهم وابعهد شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه است که در جمادی الاول ۱۲۳۳ - (۱۸۱۷ م) متولد شد<sup>۳</sup> و از شاهزادگان فاضل و دانشمند قاجاریه بوده است . فرهاد میرزا در سال ۱۲۵۰ - (۱۸۴۳ م) بحکمرانی خوزستان منصوب شد و تا سال ۱۲۵۲ - (۱۸۳۶ م) بر این کار باقی بود . در این سال بطهران احضار گردید و در التزام رکب محمد شاه بگرگان رفت . در سال ۱۲۵۴ - (۱۸۳۸ م) چون محمد شاه عازم جنگ هرات بود او را بعنوان و سمت نایب السلطنه در تهران گذاشت<sup>۴</sup> و خود عازم هرات گردید . در سال ۱۲۵۵ - (۱۸۳۹ م) هم که محمد شاه باصفهان مسافرت میکرد (۱۴شوال) باز فرهاد میرزا بنیابت پادشاه در تهران برسیدگی

۱- ص ۷۵

۲- تنظیم این فصل ، مرهون اطلاعات عمیق و محققانه سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی میباشد .

۳- منتظم ناصری ج ۳ ص ۱۱۸

۴- تاریخ تبریز ص ۷۵

امور پرداخت<sup>۱</sup> و در سال ۱۲۵۶ هـ (۱۸۴۰ م) بسمت نایب‌الایاله فارس منصوب شد.<sup>۲</sup> و چون نصراله خان کشیکچی باشی حکمران فارس درگذشت فرهاد میرزا مستقلاً بحکمرانی فارس انتخاب گشت و آغاز بکار کرد. مقارن این احوال بین ایلات قشقایی و قبایل ممسنی اختلافات وزد و خورد هائی رویداد و فرهاد میرزا برای سرکوبی آنها و آرامش منطقه، خود بمیان قبایل مزبور رفت و آنها را سرکوبی کرد و قلعه های طوس و نوند را که در محال ممسنی میبود ویران ساخت و پس از برقراری امنیت در آن مناطق و ناحیه کوهکیلویه، در ربیع الاول ۱۲۵۷ - (۱۸۴۱ م) بشیراز بازگشت. این قدرت و شایستگی فرهاد میرزا و همچنین مقام فضل و دانش وی و نیز حسن تدبیر و درایتی که او در اداره امور فارس از خود نشان میداد، احتمالاً یکی از جهات وعللی بود که انگلیسها را بار متوجه ساخته و اگر تیرگی روابط او و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقت راهم که برخی بدان اشاره کرده اند<sup>۳</sup>، صحیح بنماییم، این گمان بیشتر قوت می یابد که انگلیسها او را زیر نظر داشته اند. بهر حال ظاهراً از این روزها بود که عمال انگلیسی رفته رفته فرهاد میرزا را بجمع خود کشیدند، تا جائیکه روابط او با آنها در سال ۱۲۵۹ - (۱۸۴۳ م) بگوش دربار تهران رسید.

مؤلف ناسخ التواریخ در این خصوص بطور اشاره می نویسد: «جماعتی از اعیان فارس در حضرت کلداران دولت معروض داشتند که شاهزاده فرهاد میرزا حقوق دولت ایران را از گردن خویش فرو گذاشته و در نهانی با دولتی دیگر آشنا و یگانه شده. کلداران دولت بیم کردند که مبدا از میان هفتنه انگیزد و بادولتی که سالها طریق مؤالفت سپرده اند مورد مخالفت شود. لاجرم او را از نیابت ایالت فارس خلع کردند و فتح اله خان مانی را با سواری چند از مردم مانی فرمان کردند تا سفر شیراز کرده او را بحضرت آورد و میرزایی خان امیر دیوان را بجای او بحکومت فارس فرستادند.»<sup>۴</sup>

۱- منتظم ناصری ج ۳ ص ۱۷۲

۲- تاریخ تبریز ص ۷۵

۳- مجله یادگار سال ۶ شماره ۶

۴- ناسخ التواریخ قاجاریه جلد ۲ ص ۱۵۰

از این پس تا سال ۱۲۷۳ در تواریخ دوره قاجار از فرهاد میرزا و بستگی ها و ارتباط او با انگلیس ها دیگر ذکری دیده نمی شود و همچنین مورخان مزبور نوشته اند بعد از آنکه فرهاد میرزا در سال ۱۲۵۹ بتهران آمد ، با او چه رفتاری شده است .

در یکی از نامه های آن زمان که سر ویلیام تیلور طامسن وزیر مختار انگلیس بتاريخ ۲۶ ربیع الاول ۱۲۷۱ برای میرزا آقاخان اعتماد الدوله صدراعظم وقت نوشته ، در مورد آمدن فرهاد میرزا بتهران چنین اشاره شده است :

«... در سنوات سابق که شاهزاده حاکم فارس بودند ، با اینکه در رسانیدن مالیات و انجام امورات دیوانی بیچوجه مورد ایراد نبودند و پیوسته مراقب بوده اند که فیما بین دولتین علیتین مودت و دوستی باشد و این فقره را مصلحت دولت خود میسر دهند ، چون مرحوم حاجی میرزا آقاسی صدراعظم آن زمان که علانیه اظهار و افتخار برجستی روس میکرد و رفتار شاهزاده را منافی رأی و عقیده خود میدانست ، شاهزاده را عزل کرد ، در کمال خفت و بی احترامی به دارالخلافه آورد ،»

از این تاریخ تا سال ۱۲۶۴ هـ - ۱۸۴۷ م از وضع فرهاد میرزا اطلاعی در دست نیست ظاهراً وی در طی این مدت از کلرهای دولتی برکنار بوده است در این سال محمد شاه درگذشت (ششم شوال ۱۲۶۴) و تا تخت نشستن ناصرالدین میرزا ولیعهد که در تبریز بود ، مهد علیا مادر او قدرت را بنهت گرفت و نخستین کلری که کرد این بود که برادران خود را چند تن مأمور نمود شاهزاده عباس میرزا برادر کوچکتر ناصرالدین میرزا را دستگیر و کور کنند<sup>۲</sup> ولی چون فرهاد میرزا از قضیه آگاه شد بیپناه دیدار خواهران خود باندرون شاهی آمد و پس از گفتگوهای بسیار با اهل حرم ، صلاح در آن دیده شد که عباس میرزا بسفارت انگلیس پناهنده شود و چون در بیرون آمدن عباس میرزا از اندرون احتمال خطر میرفت تا گزیر روی نامه ای بسفیر انگلیس نوشت و آن نامه

۱- اسناد دولتی ایران مجلد ۶۰۵۹

۲- شرح حال عباس میرزا ملک آرا ص ۲



را از بیراهه بقلهك ، مقر تابستانی سفارت انگلیس برد و بطوریکه عباس میرزا خود نوشته است :

« فی الثور صاحب ، حکیم خود دکسون صاحب را فرستاده بهمه ابلاغ نمود که عباس میرزا در تحت حمایت دولت انگلیس است...<sup>۱</sup> و از اینجا این نکته معلوم میشود که فرهاد میرزا در این موقع هنوز با سفارت انگلیس رابطه داشته و راه آنجا را خوب میشناخته است .

دخالت فرهاد میرزا در امر نجات عباس میرزا بی گمان موجب گردید که فرهاد میرزا مورد کینه و بی مهری مهد علیا قرار گیرد و سالها از کار برکنار بماند. چه آنکه سالها بعد از آنکه با پادشاهی ناصرالدینشاه بساط قدرت حاجی میرزا آقاسی برچیده شد ، معذالك چون مهد علیا هنوز قدرت مطلقه را در دست داشت ، فرهاد میرزا را تا حدود سال ۱۲۵۶ هـ - ( ۱۸۵۹ - م ) برکنار نگاهداشت و فقط بدریافت نشان میرپنجی و حمایت مخصوص آن مفتخر گردید<sup>۲</sup> در حالیکه او در دستگاه دولتی راه و جایی نداشت. اسناد و شواهد تاریخی نشان میدهد که در خلال این ایام - یعنی از سال ۱۲۶۴ تا ۱۲۷۶ فرهاد میرزا دوبار با سفارت انگلیس پناهنده شد و مکاتباتی که بر سر پناهنده شدن او میان دولت ایران و سفارت انگلیس مبادله گردید ثابت میکند که موضوع بوخامت کشیده بود ، تا جایی که وقتی مأموران دولت ایران برای مذاکره در خصوص بازگرداندن فرهاد میرزا ، با سفارت انگلیس میروند ، سفیر انگلیس خطی بروی زمین در مقابل ایشان میکشد میگوید :

« هر کس از این خط تجاوز کند او را بقتل خواهیم رساند ! »<sup>۳</sup>

در سال ۱۲۶۸ بوسیله عده‌ای پیروان باب سوء قصدی نسبت بجان ناصرالدینشاه صورت گرفت<sup>۴</sup> که در این حادثه مغرضین عباس میرزا ، برادر او را که از سال ۱۲۶۴ تحت

۱- شرح حال عباس میرزا ملك آرا ص ۲

۲- منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۶۶

۳- یکسال در میان ایرانیان - براون ص ۱۱۲

۴- ناسخ التواریخ ج ۳ ص ۱۷۲

حمایت انگلیسها بود منہم کردند. ناصرالدین شاه او را به بغداد تبعید کرد و احتمالاً فرهاد میرزا در این قضیه با عباس میرزا منہم شد زیرا در نامه‌ای که «سرجستن شیل» وزیر مختار انگلیس بتاريخ ۲۹ محرم ۱۲۶۹ - یعنی سه ماه بعد از سوء قصد مزبور - بمیرزا آقاخان نوشت معلوم میگردد که درست مقارن همان روزها، فرهاد میرزا مورد بی‌مهری شاه واقع شده و ناصرالدین‌شاه دستور داده بود او را بطالقان تبعید کنند و در نتیجه فرهاد میرزا از بیم جان سفارت انگلیس پناهنده شد.

اگرچه در این نامه ذکرى از همکاری فرهاد میرزا با عباس میرزا بمیان نیامده است، ولی تقارن واقعه تبعید این دو نفر از عواملیست که این گمان را بوجود می‌آورد. بخصوص که چندی بعد هم این مسأله بخودی خود مورد بحث و گفتگوی دولت ایران و سفارت انگلیس واقع گردید از طرفی در گزارشی که سفارت فرانسه در ایران، بتاريخ هشتم ژانویه ۱۸۵۵ (۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۷۱) بدولت متبوع خود فرستاده، بصراحت از این همکاری و ارتباط و بعد هم از پناهنده شدن فرهاد میرزا در سفارت انگلیس صحبت شده است.<sup>۱</sup>

مواد نامه سرجستن شیل که ممهور بمهر اوست درباره فرهاد میرزا چنین است: «جناب جلالتمآ با . شرحی که در باب نواب فرهاد میرزا نگارش رفته بود که در آن واژه کرده و در آن ضمن قسم های موکده یاد کرده بودند<sup>۲</sup> و از دوستار خواهش کرده بودند که ایشان را اطمینان داده روانه نماید رسید . اگر چه دوستار از همان تفصیلات شفاهی آنجناب که بکرات با دوستدار صحبت داشتند اطمینان داشت، ولی حالاکه این نوشته آنجناب که در حقیقت تمهد و اطمینان از آن بالاتر نمی‌شود، رسید کمال اطمینان حاصل کرده و یقین قطع دارد که از فرار همان نوشته از هر جهت بشخص نواب والا، جاناً و مالاً بر حسب شأن و آبرو، بیچوجه خللی راه نخواهد یافت. لذا محض خواهش اولیای آن دولت او را اطمینان داده روانه می‌نماید. ولی در دوستی از آنجناب خواهش

۱ - اسناد دولتی ایران مجلد ۶۰۵۹

۲ - اسناد ایران در وزارت امور خارجه فرانسه مجلد ۲۵ ص ۳۳

می نماید که تا ۱۳ صفر بایشان مهلت بدهند که روز ۱۴ بر حسب امر اعلیحضرت شهر یاری حکما روانه طالقان گردد. زیاده زحمتی ندارد. - تحریراً فی ۲۹ محرم سنه ۱۲۶۹ (پشت نامه اثر مهر کوچک و هشت گوش «جستن شیل» بتاريخ ۱۲۶۴ موجود است.)<sup>۱</sup>

جالب این است که میرزا آقاخان در نامه اش مینویسد: «بعلی ابن ایطالب و به جقه مبارک سرکار اعلیحضرت شهر یاری و به مرگ فرزندی نظام الملک که اگر نواب فرهاد میرزا فرمایش پادشاه ولینعمت خود را اطاعت کند و بطالقان برود ایداً ضرر جالی و مالی برای ایشان نیست.»<sup>۲</sup>

بدین ترتیب فرهاد میرزا بعد از سپری شدن سیزدهم ماه صفر بطالقان رفت و تا اواخر ۱۲۷۱ هم ظاهراً در آنجا بود.

بموجب اسناد موجود، فرهاد میرزا در این سال بعلی که ظاهراً یکی از آنها سختی زندگی در طالقان بود، از حضور ناصرالدین شاه استدعا کرد که با اجازه داده شود بطهران بیاید و در طهران اقامت کند و سفیر انگلیس را نیز واسطه این کار ساخت. ولی ناصرالدین شاه خواهش فرهاد میرزا و وساطت سفیر را نپذیرفت و فرهاد میرزا ناچار از بیم جان، بی خبر از طالقان به تهران آمد و سفارت انگلیس پناهنده شد و در نتیجه کشمکش میان دولت ایران و سفارت انگلیس آغاز گردید. - ۲۰ فقره نامه و یادداشت رسمی در مورد این پناهندگی موجود است.

اسناد مزبور، حاوی شرح ساجت های نماینده انگلیس بطرفداری از فرهاد میرزا و مدافعات دولت ایران بر اساس اثبات این حقیقت است که فرهاد میرزا يك نفر از اتباع دولت ایران است و صدور اجرای هر حکمی در باره او در حد اختیارات دولت ایران میباشد. ولی ویلیام طامسن برای اثبات حرف خود موضوع تبعید فرهاد میرزا را بگونه «بی احترامی بزرگ بدولت انگلیس» تعبیر می کرد و تلافی این «بی حرمتی» را بر نومه خود واجب میدانست: «با وجود اینها دوستدار لازم می دانم که مجدداً تکلیف

۱- مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران ۶۰۵۹

۲- ایضا مجله ۶۰۵۹

کند که اولیای دولت ایران تعمق و تفکر نمایند که این فقره محض از برای یکنفر از خانه زوان همایون است. حرف همان است که سابق نوشته شده است، مطالبه دوستدار تلافی بی حرمتی است که بدولت انگلیس شده است و لازم است اظهار بدارد که آن بی حرمتی قصداً و عمداً از اولیای دولت ایران ظهور یافته است. آن سخت کاریها که از رفتار خود اولیای دولت ایران بظهور رسیده است سبب و جهت آن خود دولت ایران شده اند و رجوعی بدوستدار ندارد و چون حفظ ناموس و شأن و احترام دولت انگلیس را اولیای این دولت اینقدر کم اعتنائی نمودند حالا بر عهدہ دوستدار است که فقط ملاحظه نماید آنچه لایق و شأن دولت خود است، لهذا مجبوراً دوستدار از آن جناب اشراف مطالبه میکند که بزودی بالصراحه اطلاع بدوستدار بدهند که منظور اولیای دولت ایران این است که قبول کند مطالبی را که دوستدار مطالبه کرده در کاغذ مورخه بیست و ششم ربیع الاول.<sup>۱</sup>

دولت ایران در ۱۵ ربیع الثانی باین نامه تند سفیر انگلیس پاسخ مبسوطی فرستاد و ضمن آن اظهار کرد که موضوع فرهاد میرزا از مسائل داخلی کشور است و با روابط خارجی بهیچوجه بستگی ندارد، حکمی که درباره او صادر شده حکمیت است که در باره ینک تبه ایران و از طرف دولت ایران صادر شده و این عمل بهیچوجه بی احترامی بدولت انگلیس نیست و در خاتمه یادداشت یادآوری شده بود که « بعد از این دوستدار در باب فرهاد میرزا راضی بزحمت مشوال و جواب یا آنجناب نمی شود و آنرا بی ثمر میدانند... » سر ویلیام طامسن در جواب این نامه کلیه اظهارات دولت ایران را بی مورد میدانند و قید می کنند که دولت ایران برای تلافی این بی حرمتی که نسبت بدولت امپراطوری انگلستان شده باید:<sup>۲</sup>

اولاً: دو نفر را یکی از طرف دولت و یکی از طرف شخص شاه برای عذرخواهی از شازردا فر انگلیس بسفارت بفرستد!

۱- مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران ۶۰۵۹

۲- مجلد ۲۵ اوراق ۳۳ و ۳۴ اسناد وزارت خارجه فرانسه

ثانیاً- کلیه اموال و مایملک و حقوق فرهاد میرزا که دولت ایران آنرا غصب و تصاحب کرده است فوراً پس بدهد.

ثالثاً- بفرهاد میرزا اجازه داده شود در تهران مقیم باشد و از همان حقوق و مزایا که سایر شاهزادگان قاجار برخوردارند استفاده کند.

این یادداشت در شانزدهم ربیع الاخر ۱۲۷۱ (عزرا نوبه ۱۸۵۵) بدولت ایران رسید و شاه قاجار مجلس مشاوره‌ای مرکب از هشتاد تن از بزرگان و سران و اولیای امور کشور در دربار تشکیل داد تا برای رفع مشکل و معضل سیاسی که پیش آمده بود راهی یافته شود. مجلس مشاوره تا ساعت ۱۰ شب بطول انجامید و در بدو امر سه تن از رجال پیشنهاد کردند پول و مقرری فرهاد میرزا با وواگذار شود تا با اطمینان خاطر از سفارت خارج گردد. اما خیلی زود این اقلیت هم بدسته دیگر پیوستند و بالتسبیح کلیه اعضای مجلس بالاتفاق رأی دادند که شاه در قلمرو سلطنت خود هر چه بخواهد بکند مختار است و اگر این پیشنهاد سفارت انگلیس پذیرفته شود کسر شأن و احترام مقام سلطنت خواهد بود شاه باید در اعتراض بر این سفیر گستاخ فوراً اقدام نماید.

در نتیجه نامه‌ای بدین شرح بسفارت نوشته شد: «... کاغذ مورخه ۱۶ آنجناب را در باب فرهاد میرزا موافق تفصیل فوق لا بداً نرسیده و ندیده محسوب دارند...»<sup>۱</sup>

آن جناب من غیر حق در اجرای مقصود غیر حقه اصرار و ایستادگی می نمایند. بطریق اولی حق بر اولیای این دولت می دهند که بعد از این بدانچه مصلحت امور کلی و دولتی و حفظ پاس شأن سلطنت اقتضا نماید عمل کنند و نتیجه که از این نوع مطالبات مصرانه غیر حقه آنجناب روی دهد بر عهده خود آن جناب خواهد بود...»<sup>۲</sup>

گویا این ایستادگی و جواب محکم و قاطع دولت ایران کار خود را کرد زیرا بموجب یادداشت دیگری که یک روز بعد از ارسال نامه مذکور از طرف دولت ایران خطاب به طامس فرستاده شد، معلوم گردید که فرهاد میرزا: «پس از ملتفت شدن بر قبح حرکات خود و بر معایب و خطرات راهی که اختیار نموده بود، اظهار ندامت کرده

۱- ظاهراً بهمین سبب است که اصل این نامه جزو سایر نامه های متبادله نیست

۲- اسناد رسمی دول - ۶۰۵۹

و در باطن حضور همایون واسطه برانگیخت، و ناصرالدین شاه هم از تقصیرات او گذشت و در نتیجه در شب دوشنبه هیجدهم ربیع الآخر - یعنی چند ساعتی بعد از وصول پاسخ تند و سخت دولت ایران - فرهاد میرزا از سفارت انگلیس خارج شد و این بیرون آمدن فرهاد میرزا از سفارت خواه بر حسب توصیه خود او بود و باصلاح دید و توصیه انگلیسها می‌رساند که انگلیسها دریافته بودند اصرار در طرفداری و حمایت از او به صلاح سیاست آنها نیست و بهمین سبب در نگاهداری فرهاد میرزا پافشاری بیشتری نکردند خاصه که می‌بینیم چند روز بعد هم که سفیر انگلیس بحضور ناصرالدین‌شاه رسید باصراحه اعتراف و اذعان کرد که شاهزاده فرهاد میرزا در حمایت دولت انگلیس نیست و این نکته را در نامه ۱۶ جمادی الاول خود نیز نوشته است :

«... باوجود اینکه دوستدار شفاهاً گفته بود حالا هم این دفته مضایقه ندارد تحریراً جواب بدهد که نواب والا شاهزاده فرهاد میرزا در آن حالت نیست» (یعنی در حمایت انگلیس).

اما باید دانست شارژدافرانگلیس در نامه خود باز هم راهی برای تعقیب موضوع (اگر ضرورت یابد) باز گذاشته بود، باین معنی که در همان نامه مینویسد «هر چه فیما بین دوستدار و اولیای دولت ایران در این خصوص گفتگو شده است دوستدار باولیای دولت انگلیس اظهار داشته و روانه نمود و احکامی که در این خصوص از برای دوستدار صادر میشود در وقتش باولیای دولت ایران اظهار خواهد شد...»

بدین ترتیب قضیه ظاهراً بهمین جا پایان پذیرفت اما طولی نکشید که باز آتش فتنه روشن شد، باین معنی که چهار ماه بعد (در ماه رمضان) دولت ایران بفکر کاستن مقرری فرهاد میرزا افتاد و این امر موجب گردید فرهاد میرزا که راه سفارت انگلیس را شناخته بود، مجدداً بآن سفارت متوسل و ملتجی گردد و چنانکه اسناد موجود نشان میدهد ناصرالدین‌شاه وساطت سفیر انگلیس را نپذیرفت و در نتیجه فرهاد میرزا که متکی بحمایمت دولت انگلستان بود با پرخاش و تفرینست به دستورات و دستخط شاه